



www.rouzGar.com

## گفت‌وگویی خودمانی با جرمن گریر

برگردان: منیژه نجم عراقی

جرمن گریر، نویسنده‌ی خوش‌مشرّب استرالیایی، یکی از چهره‌های سرشناس فمینیسم است که کتاب او **خواجھی مونث** از متن‌های کلاسیک و تاثیرگذار فمینیستی به شمار می‌آید. چندی پیش چند چت‌باز حرفه‌یی در یکی از اتاق‌های گفت‌وگو (همان چت‌روم خودمان) یک گپ تلفنی با او ترتیب دادند که در زیر، خلاصه‌یی از آن را می‌خوانید. گویا در آن روزها تلخی حوادث کوزوو هنوز گریبان او را رها نکرده بود (و لابد امروز، غم افغانستان و عراق و... را هم به دل دارد).

### • لطفا کمی درباره‌ی خودتان بگویید.

**جرمن گریر:** در سال ۱۹۳۹ در استرالیا متولد شدم و از ۱۹۶۴ تاکنون ساکن انگلستان بوده‌ام. پس از فارغ‌التحصیلی از دو دانشگاه استرالیا، با پایان‌نامه‌یی درباره‌ی کمده‌های شکسپیر از دانشگاه کمبریج مدرک دکترا گرفتم. در ۱۹۶۹ برای مدت کوتاهی متاهل بودم که دوران وحشتناکی بود! و پس از فرار از دست شوهرم کتابی درباره‌ی نیاز به فمینیسم نوشتم که با نام **خواجھی مونث** منتشر شد.

### • این خواجھی مونث یعنی چه؟

**ج.گ:** خواجھی یعنی فردی که اخته شده باشد. خواجھی مونث یعنی زنی که اخته شده تا نقش کلیشه‌یی زن را بازی

کند. یعنی همان موجود باشکوه و همه‌فن‌حریفی که قرارست برای همه‌ی مردان همه چیز باشد، و برای خود هیچ چیز!

• **ترجیح می‌دهید شما را چه خطاب کنیم، خانم‌گیر یا دکتر‌گیر؟ آیا این برای شما مهم است؟**

ج.گ: اگر قرار بود نگرانی شما به‌جا باشد، باید مرا پروفیسور‌گیر می‌نامیدید. مسوولان دانشگاه من کلی زحمت کشیدند و یک کرسی استادی برایم جور کردند که بتوانند نام‌ام را در سرصفحه بیاورند! و اگر بفهمند که آمریکایی‌ها مرا چیزی جز «خانم» نمی‌نامند ناراحت می‌شوند. به هر حال عنوان دکتر درست نیست چون پروفیسور اولویت دارد. این برای زنان البته مهم است چون تعداد زنانی که کرسی استادی دارند زیاد نیست. اما خودم برای این عنوان تره خرد نمی‌کنم. نام من جرمین است و گمان نمی‌کنم نیازی باشد با عنوان دیگری مورد خطاب قرار بگیرم.

• **آیا زن بودن شما حمایت از زنان دیگر برای دستیابی به اهدافشان را هم شامل می‌شود؟**

ج.گ: بستگی به این دارد که اهدافشان چه باشد. در هر حال هیچ چیز مرا به حمایت از مادلین آلبرایت بر نمی‌انگیزد.

• **چرا؟**

ج.گ: چون آن‌چه در یوگسلاوی رخ داد سیاستی مخدوش بود، آدم‌کشی بود، جنایتی سازمان‌یافته بود، کثافت مردانه بود.

• **و شما همه چیز را زیر سر او می‌دانید؟**

ج.گ: البته که نه، این کار را هر کس دیگری می‌توانست بکند. او به این شغل رسید چون خشن‌ترین فرد دم دست بود.

• **آیا قبول دارید که ضدحمله‌ی فراگیر علیه زنان به راه افتاده است؟**

ج.گ: این تازگی ندارد! از همان زمانی که زنان جسارت ابراز وجود پیدا کردند، ضدحمله در میان بوده است. و درست مثل وضعیت یوگسلاوی، این ضدحمله‌ی وحشیانه هیچ تناسبی با وسعت حمله نداشته است.

• **آیا راه‌حل بهتری برای یوگسلاوی وجود داشت که رسانه‌های خبری آمریکا نگذاشتند به آن برسیم؟**

ج.گ: راه‌حل بهتری وجود نداشت، چون کسی به دنبال راه‌حل بهتری نبود. ما فن‌آوری را داشتیم و در به‌کارگیری آن درماندیم. هیچ وقت به ذهن کسی خطور نکرد که وظیفه‌ی ما پیدا کردن راه‌حل‌های دیگری برای این گونه تعارض‌های قومی است. شواهد زیادی وجود دارد که به ما نشان بدهد در حفظ صلح چه قدر بی‌لیاقت هستیم.

● **پس مخالفت با پاک‌سازی قومی به نظر شما توجیهی منطقی نبود؟**

ج.گ: با پاک‌سازی قومی باید مخالفت می‌شد، اما راه‌های دیگری هم برای ابراز مخالفت وجود دارد که مستلزم درهم کوبیدن جوامعی نیست که هزاران مایل از درگیری‌ها فاصله دارند.

● **موقعیت زنان در جنگ چیست؟**

ج.گ: تمامی جنگ‌های جدید به قیمت نابودی شهروندان رخ می‌دهد. زنان در هر دو طرف درگیری‌های یوگسلاوی، صربستان و کوزوو، قربانی بودند. و این حکم حتا در مورد زنان سرباز هم صدق می‌کند که دستورهای ناعادلانه را بی‌آن که بفهمند، انجام می‌دادند. هر زنی که بگذارد کلاهک‌های هسته‌یی به کشوری شلیک شوند و زیست‌بوم منطقه تخریب شود، به طوری که چندین نسل آینده آسیب ببینند، چیزی جز یک بازیچه نیست و بنابراین باید او را هم قربانی دانست.

● **اگر رییس‌جمهور آمریکا زن بود، مناقشه‌ی کوزوو را چه‌گونه حل می‌کرد؟**

● **حتما میلو سویچ را به چای دعوت می‌کرد و در مورد ماجرا «مذاکره» می‌کردند !!**

ج.گ: کسی که آن‌قدر ابله باشد که با میلو سویچ چای بخورد به جایی نخواهد رسید. در واقع فرقی نمی‌کرد که رییس‌جمهور زن باشد یا مرد، همان طور که زن بودن مادالین آلبرایت هم اهمیت چندانی ندارد.

● **وقتی زنانی که در عرصه‌ی عمومی جای‌گاهی دارند با چیزی مخالفت کنند، دیگران فوراً این مخالفت را**

**به حساب ضعف می‌گذارند نه قوت. ما چه واکنشی باید نشان بدهیم؟**

ج.گ: باید هم‌چنان مخالفت کرد. تعارض و سردرگمی از موقعیت‌های شکوفایی ذهن است. چیزی که باید از آن بترسیم قطعیت مرگ‌بار است.

● **آیا به نظر شما امکان دارد که زنان قربانی نباشند؟**

ج.گ: باید بگوییم که این پرسش را نمی‌فهمم. یکی از مهم‌ترین تلاش‌های من در سی سال گذشته این بوده که زنان را قانع کنم دیگر نباید قربانی باشند، به‌خصوص در مواردی که به تجاوز جنسی مربوط می‌شود. من خیلی ناراحت‌ام که زنان هنوز آلت مرد را این قدر مهم می‌دانند که فکر می‌کنند می‌تواند شخصیت‌شان و زندگی‌شان را نابود کند.

● **در نوشته‌های شما خشم (و طنز) زیادی وجود دارد، و فروکش هم نکرده است. نسبت به پیشرفت**

**وضعیت زنان در جهان خوش‌بین نیستید؟**

ج.گ: بستگی به این دارد که از چه دریچه‌یی نگاه کنید. اگر روسپی‌های نوجوان و معتادی را در نظر بیاورید که در خیابان‌های بانکوک یا بوستون می‌پلکند، در عمل هیچ پیشرفتی در وضعیت زنان نمی‌بینید. اگر به زنان کشاورزی

فکر کنید که برای سوپرمارکت‌های اروپا و آمریکا سبزیجات لوکس تولید می‌کنند و به قیمتی می‌فروشند که با آن نمی‌توان برای بچه‌ها غذا تهیه کرد، پیشرفتی در وضعیت زنان احساس نمی‌کنید.

● شما گفته‌اید که زمانه زمانه‌ی خشم است. این روزها چه چیزی شما را به خشم می‌آورد؟

ج.گ: خیلی چیزها عصبانی‌ام می‌کند اما بیش از همه از دروغ‌گویی به خشم می‌آیم. به نظرم بسیار آزاردهنده است که مسایل زنان به صورت نادرستی عرضه می‌شود، و بخشی از این عرضه‌ی نادرست به دلیل «درست‌کاری سیاسی» است. ما درباره‌ی خشونت میان بچه‌مدرسه‌یی‌ها حرف می‌زنیم، در حالی که منظورمان خشونت میان پسرهای مدرسه است. ما سقط‌جنین را برای زنان امتیازی قلمداد می‌کنیم. ما به زنان می‌گوییم که حضور در نیروی کار بدون شک امتیاز مهمی است، در حالی که هرگز نیروی کاری آسیب‌پذیرتر از کارگران امروزی نداشته‌ایم.

● به نظر شما فمینیسم را چه‌گونه باید به زنان جوان آموزش داد که بر خلاف تصویری که در رسانه‌ها از

فمینیسم عرضه می‌شود، آن را چیز خوبی بدانند؟

ج.گ: به نظر من زنان جوان خیلی زود درمی‌یابند که چه زندگی سختی در پیش خواهند داشت، خواه به دلیل روابط با مردان یا طرح‌ریزی زندگی شغلی، یا حتی برخورد آموزگاران‌شان. شاید به دلیل تصویری که رسانه‌ها از فمینیسم ارائه می‌کنند، از واژه‌ی «فمینیست» وحشت کنند، اما دیر یا زود درمی‌یابند که دوست‌شان کیست، خواه با قبول برجسب فمینیست یا بدون آن.

---

پی‌نوشت

این گفت‌وگو پیش‌تر در ماه‌نامه‌ی *تقدیر*، سال سوم، شماره‌ی ۱۸، اردیبهشت و خرداد ۸۶ چاپ شده‌است.